



مبادا راه آنان را با وجود این ستاره های تابناک و سرخ، کارگران و زحمتکشانشان را بیش از این به سوی خود جلب کند و دمار از روزگار استثمارگرانه و زالو وار سرمایه داران برآورد.

لاله های سرخی که چون پرچم خونین و پیروزمند کارگران و زحمتکشانشان بر مزار این شهیدان گذارده می شود، حماسه های مقاومتی که خانواده های داغدار و مبارز این شهدا می آفرینند، طنین سوگندهای وفاداری به آرمان این رفقا که در فضا می پیچد و مشت های گره کرده و قامت های استوار کسانی که به تجدید عهد با رفیقان و عزیزانشان به این آرامگاه کم نظیر می آیند نشان می دهند که خمینی و رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی با هیچ تدبیر جنایتکارانه ای قادر نخواهند بود مسیر حتمی تاریخ را که پیروزی کارگران و زحمتکشانشان و برقراری سوسیالیسم است سد کند.

خانواده هایی که از سوی خمینی به جاسوسی فرزندانانشان فراخوانده شده اند، در حمایت از راه و اندیشه فرزندان قهرمانشان حماسه هائی می آفرینند که خود نمایشی ست از زنده بودن انقلاب در دل توده ها. مادر یکی از رفقای شهید بر مزار فرزند می گریست و وقتی اطرافیان به او دلداری می دادند می گفت: "من برای مردنش گریه نمی کنم، برای مبارزه و زحماتش گریه می کنم. ساواک و شاه نتوانستند او را از بین ببرند و ببینید این رژیم چه ها می کند!" مادر قهرمان این رفیق شهید، هنگام ترك مزار، به علامت خداحافظی دستش را تکان می داد و خطاب به فرزندش می گفت: "من رفته پسر، رفته که به همه رفقای بگویم چطور مقاومت کردی، رفته به همه آنها بگویم که راهت را ادامه دهند. حتما به آنها خواهم گفت. قول می دهم."

شور و هلهله ای که خانواده ها بر مزار عزیزانشان برپا می دارند و سرودها و سخنان و پیام های آنان جشنی است فراموش نشدنی که با ایمان به پایان یافتن شب سیاهی که اینک میهن ما را فرا گرفته است و طلوع خورشید انقلاب و سوسیالیسم، برپا می شود. مادر یکی دیگر از رفقای شهید می گفت: "به من اسلحه بدهید. من سینه خیز به جنگ دشمن می روم." آنچه در جمع خانواده ها بر مزار شهیدان بلشویک به چشم می خورد، آن درد و رنج مشترک و آن هدف مشترکی است که این رفقا در راه آن رزمیده اند. آنجا يك مزار بزرگ وجود دارد و يك خانواده بزرگ. این واقعیتی است که خانواده ها خود نشان می دهند. آنها با دلداری دادن به یکدیگر، با احساس نزدیکی که به هم دارند، با خاطراتی که بیان می کنند همه و همه يك هدف را نشان می دهند:

پیروزی زحمتکشانشان، پیروزی انقلاب. آری توده ها فرزندان خود را به انقلاب تقدیم می کنند، انقلابی که جاده اش تا نیل به پیروزی سوسیالیسم باید از خاکستر کمونیست ها پوشیده شود.

در برابر این حماسه، کینه توزی رژیم علیه کمونیست ها حد و مرزی نمی شناسد؛ کینه ای طبقاتی که از سوی يك رژیم ارتجاعی علیه کارگران و زحمتکشانشان اعمال می شود. روز ۱۲ شهریورخانواده ها در آرامگاه بلشویک ها گرد می آیند. پاسداران خمینی، پاسداران جهل و سرمایه جلوی آنان را می گیرند و به تفتیش بدنی می پردازند. خانواده ها، علیرغم این ممانعت بر سر مزار عزیزان خود جمع می شوند. ناگهان ۲۰ تا ۲۵ نفر حزب اللهی با چماق و چاقو و قمه در حالی که به وسیله پاسداران اسکورت می شدند به خانواده ها حمله ور می گردند. آنها ابتدا چند اتومبیل متعلق به خانواده های شهیدان را خرد می کنند سپس بر سر مادران و پدران داغدار ریخته و آنها را شدیداً مضروب می سازند. خانواده ها که امکان فرار نداشتند در محاصره عمال رژیم افتاده می کوشند به سوی کوه و دشت یا جاده بگریزند ولی کینه ارتجاع پیرمرد و پیرزن و کودک را در زیر باران حمله می گیرد. پدری که از ناحیه پا مجروح شده بود در وسط بیابان مانده بود و همسر سالخورده اش یارای کمک به او را نداشت. او باشان فریب خورده که چاقو و چماق خمینی را در دست داشتند با فحاشی به خانواده ها حمله می بردند و آنها را یکی پس از دیگری مجروح و مضروب می نمودند. حزب اللهی ها دو ماشین را به آتش کشیدند. برخی از کودکان دچار وحشت شده و برخی از منسوبین شهدا شدیداً دچار تشنج عصبی گردیدند. این برخورد فاشیستی را با کدام جنایت نازی ها و یا دیگر جانیان تاریخ باید مقایسه کرد؟

اما رژیم از این جنایت ها هیچ طرفی بر نخواهد بست. مقاومت توده های آگاه با گذشتن از همین کوره هاست که همچون پولاد، آبدیده می شود و همین جنایت ها و تلاش های مذبحخانه رژیم در برابر اوجگیری مقاومت توده هاست که سقوط حتمی آن را سریعتر می سازد.